



نسیم اعتمادی / شهرود

گزارش اختصاصی «شهرود» از چگونگی جان باختن ۶۱ نفر در مراسم تشییع هفدهم دی در کرمان

نفس هادر کوچه ۳۸ بند آمد

ع بررسی جزئیات جان باختن ۱۰ نفر در حادثه تشییع کرمان در گفت و گو با خانواده درجه یک آنها
ع گفت و گو با مدیر بیمارستان شفا که هفدهم دی، ۳۸ جسد و ۵۷ مصدوم را پذیرش کرد
ع توضیحات رئیس اورژانس کرمان درباره حضور دیر هنگام نیروهای امدادی و علت مرگ جانبختگان

آمدند، هیچ ردی از مادر نبود. آخر نشانش را در پزشکی قانونی پیدا کردند. وقتی پدر برای شناسایی مادر رفت، جسد پسر نوجوانش را همان جا کنار مادر دید: «خاک بر سر شدم.» و اشک هایش جاری شد. تن بی‌جان سعید ملاحسینی را هم به بیمارستان شفا بردند. پدر، پسرش را با صورتی سیاه شده به بیمارستان برد: «پاهای خودم بین جمعیت گیر کرده بود، چندین نفر می‌خواستند من را بیرون بکشند، نمی‌توانستند، تمام دست و پاهای من کیود شده بود. پسرم حدود ۲۰ دقیقه گرفتار جمعیت بود، ۲۰ دقیقه نتوانسته بود نفس بکشد، وقتی خلوت شد و توانستم بیرون بیآورم، سیاه شده بود. در بیمارستان گفتند ۲۰ دقیقه اکسیژن به مغزش نرسیده، درحالی‌که دو بار توانستند قلبش را احیا کنند.»

هفدهم دی، پزشکی قانونی کرمان (یک روز بعد از حادثه): «سکینه چهل و دو ساله، فاطمه مقصدی چهل و یک ساله، هانیه خواجه یازده ساله و الهه خواجه هشت ساله را به‌عنوان اجساد مجهول‌الیهوه به پزشکی قانونی منتقل کردند. خانواده‌هایشان ساعت‌ها در بیمارستان‌ها به دنبال‌شان بودند تا اینکه در نهایت سر از پزشکی قانونی درآوردند. علت مرگ روی همه پرونده‌ها یکی بود: «خفگی». علی مقصدی، برادر آنها در سیرجان کیلومترها دورتر از محل حادثه، خبر را در تلفن همراهشان خواند. اجساد الهام پی‌پی‌سی و پنچ‌ساله و زهرا تیرگر، ۱۰ ساله را هم در همین مکان به خانواده‌هایشان تحویل دادند. خانواده آنها تا ساعت ۴ و ۳ بعدازظهر روز تشییع از ماجرای بی‌خبر بودند، وقتی هم باخبر شدند، مادر الهام از غصه بیهوش شده بود و خواهر و خواهرزاده‌اش در دنیا نبودند. مادر قبلش تلفن کرده بود: «خاک بر سر شدیم، بچه‌هایم رفتند زیر دست و پا.» همسر الهام از روی لباس‌های پاره، زرش را شناخته بود: «لباس بیشتر مردم، زیر دست و پا پاره شده بود.» خانواده بی‌پری می‌گویند نشان‌ها راننده به بیمارستان منتقل کرده و زیر دستگاه هم برده بودند اما آن روز، آن قدر مصدوم و کشته زیاد بود که نیروهای امدادی وقت رسیدگی نداشتند. به گفته یکی از کارکنان سالن تشییع پزشکی قانونی، برای خیلی از قربانیان لوله ساکشن زده بودند، اما وقتی آنها را به پزشکی قانونی منتقل کردند، ساکشن‌ها را برداشته و فقط چسب‌های نوار قلب را نگه داشته



خانواده ملاحسینی، رفسنجان: مادر خیاط است و پدر صافکار، سعید، پسر ۱۱ ساله‌شان جزو جان‌باختگان بود. او در آغوش پدر، جانش را از دست داد. مادر می‌گوید، سه عموی سعید شهید شده‌اند و او هم عشق شهادت داشت، دوست داشت شهید شود. حالا هم به آرزویش رسیده. می‌خواهند سنگ قبر سفارش دهند و منتظرند تا وضع نوشته روی سنگ مشخص شود. مادر می‌گوید اگر شهید اعلام‌ش کنند، آرام می‌شود.

با هم برابری می‌کرد؛ ۳۱ مرد و ۳ زن. در مجموع براساس آمارهای رسمی ۶۱ نفر. **ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه سر خیابان شریعتی (پس از حادثه):** کامیون‌ها جمعیت را کنار زدند، خودشان را به خیابان شریعتی رساندند و از آن گذشتند. عده‌ای همچنان دنبال کامیون بودند، در ادامه مسیر نرسیده به میدان شهدا معروف به مشتاق به یکی از کامیون‌ها رسیدند، پارچه‌ها را به آنها که بالای ماشین‌ها ایستاده بودند، دادند. تا تیرک بگیرند، اما آن لحظه نمی‌دانستند که خودرو حامل پیکرها با دیدن سیاهی جمعیت آنچه سر کوچه ۳۸ رخ داد، فرمان را به سمت غرب میدان مشتاق کرده‌اند و رفته و آنها به کامیون خالی دخیل بسته‌اند. کامیون خالی تا گلزار شهدا هم پیش رفت و ساعت ۱۱ خودش را به بلندی‌ای شهر رساند. آنجا اما ملت منتظر، دست خالی ماندند. از پیکرها خبری نبود، چند ساعت پس از مراسم تشییع، سردار شریف که سخنگوی سپاه پاسداران است، برنامه مراسم تشییع سردار سلیمانی را لغوشده اعلام کرد: «برای اینکه آبرو و سرافرازی شهیدان دستمایه حوادث رخ داده نشود، برنامه مراسم تشییع در تاریخ دیگری برگزار می‌شود.» مهدی صدقی مسئول کمیته تشییع هم اعلام کرد با توجه به ازدحام جمعیت امکان خاکسپاری شهدا وجود ندارد. موج جمعیت بی‌خبر و کلافه از انتظار و راهپیمایی ۱۱ کیلومتری از میدان آزادی تا گلزار شهدا، آنجا هم دچار حادثه شد. به گفته شاهدان عینی، تعدادی از منتظران از بلندی کوه به مشتاق افتادند و با سقوط دارست در بخش سروس بهداشتی، میله‌های آهنی روی سر زنان افتاد و تعدادی از رها مان جا کشت و مصدوم کرد. (آمار دقیقی از کشته‌ها و مصدومان گلزار شهدا وجود ندارد.) ساعت ۴ بعدازظهر همان روز؛ بیمارستان شفا؛ پدر، طاهای سیزده‌ساله را از زیر آدم‌ها بیرون کشید و به بیمارستان رساند. قبل از این در همان کوچه جهنمی، چندین بار فرزندش را نکان داده بود، دست بر سینه کیود پسرش کشیده بود، تنفس مصنوعی داده بود اما بی‌فایده بود. تصاویر تقلای پدر برای نجات پسرش، ویدیویی شد و همان روز در شبکه‌های اجتماعی خرید، پدر پیر، فرزند را به پرستاران آ‌سی‌یو سپرد و رفت سریع مادر؛ مریم مرتضوی، زن چهل‌ودو ساله‌ای که به تازگی دختر بیست‌ساله‌اش را عروس کرده بود. مادر در میان جمعیت گم شده بود. همه به کمک



خانواده مقصدی، کرمان: آنها دو دخترشان یعنی سکینه و فاطمه و همچنین دو دختر سکینه یعنی الهه و هانیه را از دست داده‌اند. فاطمه مادر سه پسر است: محمد صالح، محمدصادق و محمد مهدی. آنها پنج‌سال پیش، پدرشان را در تصادف رانندگی از دست دادند و حالا مادرشان جان باخته عمو، قیم آنهاست. سکینه از جبرفت آمده بود و آن‌طور که خانواده‌اش می‌گوید، دو برابر کرانه تاکسی داده بود تا خودش را به مراسم تشییع برساند.

[زهر] جعفرزاده | میدان آزادی کرمان، ساعت ۹ صبح هفدهم دی (۱۵ روز پیش): صدها هزار نفر از شرق، غرب، شمال و جنوب وارد میدان آزادی شدند؛ میدان تازه افتتاح شده شهر، میدان اصلی. از ساعت ۱۲ شب قبل، تمام خیابان‌های منتهی به میدان بسته شده است. ورودی خیابان‌های بهمینار در بخش شمالی، خیابان استقلال در بخش جنوبی، خیابان جمهوری و جاده تهران در بخش غربی و خیابان شریعتی در بخش شرقی میدان، با داربست و پارچه‌های (گونی) آبی بسته شده است. ورودی برخی کوچه‌های فرعی مثل کوچه بهشتی ۲ معروف به شرکت ۳۸، با دیوارهای بتونی یا همان نیوجرسی مسدود شده است تا خودرویی داخل آن تردد نکند. قرار است ساعت ۹ صبح همان روز، بزرگترین مراسم تشییع پیکر دو شهید یعنی قاسم سلیمانی و حسین پورجعفری برگزار شود. صدها هزار مسافر از شب قبل وارد استان شده‌اند. جاده‌های منتهی به کرمان از دو روز پیش ظرفیت‌شان تکمیل شده‌است، خودروها از بندرعباس، بوشهر، یزد، اصفهان و شیراز به سمت کرمان رانده بودند. قرار بود کرمانی‌ها میزبان آنها شوند.

ساعت ۴ صبح همان روز (۶ ساعت و نیم قبل از حادثه): شهر کیود بود که «احمد نوربخش» پنجاه‌ویک ساله راه افتاد؛ همراه دو نفر از دوستانش سوار ماشین شدند و ۱۱۴ کیلومتر از رفسنجان به کرمان رانند. احمد بازنشسته شرکت مس یک هفته قبل را با چشمانی که از اشک پر و خالی می‌شد، جلوی تصاویر پیش‌شده سردار قاسم سلیمانی در تلویزیون گذرانده بود و حالا می‌رفت تا در مراسم تشییع پیکرش شرکت کند. در همان مسیر، خانواده چهار نفره اسماعیلی سوار اتوبوس بودند؛ پدر، مادر، دختر، پسر و داماد خانواده. آنها ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه وارد میدان آزادی شدند. موجی از میان جمعیت به سمت‌شان آمد و آنها را به خیابان شریعتی هل داد. دست‌ها از هم جدا شد و مادر (مریم مرتضوی) و پسرش طاه (اسماعیلی) دیگر هیچ وقت مسیر بازگشت به خانه را ندیدند.

میدان آزادی ساعت ۱۰ همان روز (۳۰ دقیقه قبل از حادثه): صدای «حسین سلامی»، فرمانده سپاه پاسداران از جایگاه بلند شده بود، بلندگوها اما زور رساندن صدایش به تمامی بخش‌های میدان را نداشتند. او درست میان خیابان‌های جمهوری و جاده تهران ایستاده بود. از آن بلندی درباره مقام قاسم سلیمانی صحبت می‌کرد. کامیون بزرگی در ابتدای خیابان شریعتی ایستاده بود تا صدا را به گوش اهالی ضلع شرقی میدان برساند. دو کامیون ۱۸ چرخ و ۱۰ چرخ دیگر درست در ضلع غربی میدان متوقف شده بودند. یکی حامل پیکر دو شهید بود و یکی دیگر قرار بود کار پشتیبانی از کامیون پیکرها را به عهده گیرد. صحبت‌های سلامی طولانی شد و هر تانیه به تعداد تشییع‌کنندگان اضافه می‌شد.

ساعت ۶ صبح، همان روز (۴ ساعت قبل از حادثه): آفتاب هنوز افق را داغ نکرده بود که «الهام پی‌پی‌پی»، دست دخترش زهرا (تیرگر) را گرفت و با مادر و عروس‌شان به سمت میدان آزادی حرکت کردند. الهام همراه همسر و سه فرزندش شب قبل خودشان را از بم به خانه غلام‌عباس-برادر وسطی- رسانده بودند تا در مراسم شرکت کنند. مردان خواب بودند که زنان چادر به سر کردند و راه افتادند. ساعت ۲ و ۴ دقیقه پیاده به میدان رسیدند. مردان ساعتی بعد در میدان بودند. ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه ویدا، همسر غلام‌عباس با او تماس گرفت: «بچه‌ها گم شدند.»

میدان آزادی ساعت ۱۰ و ۵۰ دقیقه: گلزار شهدا ساعت ۱۱ صبح انتظار کامیون‌ها را می‌کشید. قرار بود به وصیت شهید قاسم سلیمانی عمل شود و او را کنار قبر شهید محمدحسین یوسف الهی به خاک بسپارند، در همسایگی محمدحسین قهاری (شهید عملیات والفجر ۸) و حسین بادیا (شهید مدافع حرم). ساعت از ۱۰ گذشته بود که کامیون حرکت کرد: «حرکت کنید، حرکت کنید.» کامیون‌ها از ضلع غربی به سمت ضلع شرقی حرکت کردند، قرار بود جمعیت عظیمی که دور میدان و خیابان‌های اطراف جمع شده بودند، از خیابان ۱۸ متری شریعتی خارج شوند؛ تنها خیابانی که گیت بازرسی نداشت، هم ورودی بود و هم خروجی. وسط خیابان، نرده‌های جداکننده بود و در نخستین کوچه‌اش که همان کوچه بهشتی ۲ معروف به شرکت ۳۸ است، میان دو دیوار تنها ۸ متر فاصله است. سر همان کوچه گیت بزرگی قرار داشت. جلوی آن نیوجرسی کاشته شده بود و میله‌های نیم متری برای ممانعت از ورود موتور و ماشین از روی زمین بالا آمده بودند. چرخ‌های کامیون که به حرکت درآمد، موجی در جمعیت افتاد.

ساعت ۷ صبح میدان آزادی (۳ ساعت و نیم قبل از حادثه): آفتاب انتظارشان را می‌کشید؛ سکینه مقصدی دست دو دخترش الهه (خواجه) و هانیه (خواجه) را گرفته و از حیرت به خانه فاطمه خواهرش آمده بود. فاطمه سه پسرش محمدصادق، محمدصادق و محمد مهدی را در خانه گذاشت و صبح سه‌شنبه، از شهرک مطهری به سمت میدان آزادی حرکت کردند. ساعت ۱۰ صبح همراه صدها هزار نفر دیگر دور میدان آزادی بودند، دست‌دردست هم. موجی در جمعیت افتاد، پاهایشان در اختیار خودشان نبود، جمعیت آنها را به سمت خیابان شریعتی هل داد. موج بعدی آنها را به داخل کوچه شرکت ۳۸ رانده؛ واقعه همان جا، در همان لحظه رخ داد. صدای تقلا بلند شد. **ساعت ۱۰ و ۱۵ دقیقه ابتدای کوچه شرکت ۳۸ (چند دقیقه قبل از حادثه):** زنان و کودکان کنار دیوار آجری تکیه داده‌اند، برخی روی صندوق عقب پراید و پژو پارس که در همان کوچه متوقف کرده بودند، نشستند. تعدادی از انتظار کامیون حامل پیکر شهدا، پارچه‌هایشان آماده در دست بود، برای تیرک گرفتن. عده‌ای روی زمین نشستند. با کودکانی در آغوش زنی مشغول شیردادن به کودکان‌شان که ناگهان جمعیت غریب. چند تانیه بعد همه آنها زیر صدها نفر ماندند، نفس‌شان قطع شد و جان دادند. شاهدان عینی می‌گویند با حرکت کامیون‌های حامل پیکر سردار قاسم سلیمانی و حسین پورجعفری به سمت خیابان شریعتی موجی به میان جمعیت افتاد، موجی که از ضلع غربی شروع شد و در کوچه شرکت ۳۸ به اوج رسید. تعدادی در میانه راه جان‌شان را از دست دادند، درست زیر درهای بانک در بخش جنوبی میدان، چند متر مانده به خیابان شریعتی. تعداد زیادی هم به شدت مصدوم شدند؛ مثل احمد محمدآبادی، مرد پنجاه‌هشت ساله‌ای که درست در همان نقطه روی زمین افتاد، بیهوش شد و از شوک وارد شده در بیمارستان سکنه‌مغزی کرد. او یک هفته در بیمارستان شفا بستری بود و حالا با تمام عوارض سکنه‌مغزی و فلج‌اندام در خانه‌اش در شهر ماهان بستری شده است. او هنوز خاطره دیدارهای گاه و بی‌گاه سردار قاسم سلیمانی از خانواده‌شان را در یاد دارد. محمدآبادی جانباز است و برادر سه شهید. نفس‌های خیلی‌های دیگر اما در همان کوچه باریک ۳۸ قطع شد، صورت‌هایشان سیاه شد و هیچ وقت دیگری به خیابان‌هایشان برنگشتند. فریاد بهشتی‌زاده از این حادثه نجات پیدا کرده و می‌گوید وقتی از جمعیت بیرون آمد، نه کفش داشت، نه چادر. این شرایط بیشتر کسانی بود که در آن کوچه نجات پیدا کرده بودند. او می‌گوید درست سر همین کوچه داربست‌هایی نصب شده بود برای بازرسی. در کنارش هم دیوارهای بتونی، کوچه از سمت خیابان اصلی شر می‌خورد به پایین. موج جمعیت که به این کوچه رسید، تعداد زیادی پایشان به نرده‌ها گیر کرد و به دیوارهای بتونی خوردند و افتادند. آنها که افتادند، چندین ردیف آدم رویشان افتاد، هر گروه، روی گروه قبلی. آنها که از نزدیک آن اتفاق را دیده‌اند، می‌گویند شاید تا دو سه متر آدم روی موج افتاده بود. صدای جیغ و فریادها به آسمان رسیده بود. آدم‌ها گرفتار شده بودند. دو خودرو متوقف شده در کوچه، له شد پس که آدم‌ها روی آن سوار شدند تا خودشان را نجات دهند. درست مثل حادثه منا در مکه بود. آنهاهی که آن زیر مانده بودند، همان لحظه تمام کردند. آنهاهی که یک لایه بالاتر بودند، جان دادند. لایه بعدی هم، تنها آخرین گروه بودند که نتوانستند نفس بکشند. عباس در گروه نجات‌یافته‌ها بود، پسرش (سعید ملاحسینی) اما در لایه سوم قرار گرفته بود. تا وقتی پدر صورت کیود شده پسر را ندیده بود، دستش هنوز در دستان او بود. سعید یازده ساله در میان همان موج گرفتار شد و در آغوش پدر ایستاده جان داد. اهالی کوچه زاده که از فرعی‌های کوچه شرکت ۳۸ است، آن روز به صدای جیغ و فریادهای مردم در خانه‌هایشان رباباز کردند، بیشتر کشته‌ها همان‌هایی بودند که کنار دیوار نشستند بودند، آنها راه نجاتی نداشتند. فریاد مهدی‌زاده می‌گوید وضع به شدت وخیم بود، آنهاهی که نجات پیدا کرده بودند، لولای در طوسی رنگ موسسه قلم‌چی را که در همان کوچه قرار دارد، باز کردند، اجساد و مصدومان را به حیاط بردند، شیلنگ آب رباباز کردند و روی سر و صورت‌شان ریختند. مردم خفه شده بودند. او می‌گوید بیشتر آنها که در میان دست و پا ماندند و جان دادند، زنان بودند، اما محمدصابری که رئیس اورژانس پیش‌بیمارستانی و مدیر حوادث دانشگاه علوم پزشکی کرمان است، به «شهرود» می‌گوید تعداد زنان و مردان جان‌باخته در این حادثه تقریباً

